جلسه 293

یکشنبه 13/11/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که مرحوم نائینی و آقای خوئی فرمودند اثبات امکان ترتب کافی است برای اثبات وقوع آن. همینکه ثابت شد ترتب ممکن است، تمسک می کنیم به اطلاق خطاب تکلیف به مهم و می گوئیم تنها مانع عقلی این است که امر به مهم در فرض امتثال اهم ثابت باشد. اطلاق امر به مهم در فرض امتثال اهم مانع عقلی دارد. اما وجوب مهم مشروطا بعصیان الامر بالاهم وقتی مانع عقلی نداشت تمسک می کنیم به ظهور خطاب امر به مهم.

ما عرض کردیم این مطلب نیاز به تحقیق وبررسی دارد. چرا؟ برای اینکه موارد مشابهی هست در اصول که ما عرض کردیم آنچه ظاهر خطاب است قابل التزام نیست. توجیه خطاب مما لا یقبله العرف ولو امکن عقلا. مثلا مثالی دیروز زدیم امروز هم مثال دیگری می زنیم. مثالی که امروز می زنیم این هست که: دلیل می گوید خبر الثقة حجة، شامل خبرین متعارضین هم می شود، ولکن مشکل در اطلاق حجیت این دو خبر هست. اگر بگویند این خبر حجت است به شرط التزام به آن، حجیت مشروطه به التزام، آن خبر هم حجت مشروط به التزام، می شود حجیت تخییریه. کما اینکه در باب فتویین متعارضین مشهور قائلند به حجیت تخییریه، می گویند هذا الفتوی حجة بشرط الالتزام به. اگر ملتزمی به فتوای این مرجع مساوی عمل کنی فتوای او حجت است، اگر ملتزمی به فتوای مرجع مساوی دوم عمل کنی فتوای او حجت است. اینکه محال نیست.

ولذا گفته می شود که ما از اطلاق خبر الثقة حجة، فتوی الفقیه حجة، بعد از اینکه عقل می گوید امکان حجیت مطلقه هر دو نیست، حجیت مشروطه استفاده کنیم، چه مانعی دارد؟

ما در بحث تعارض عرض کردیم که اولا گاهی قرینه، قرینه متصله است. عرف واضح است نزدش که دلیل خبر الثقة حجة شامل خبرین متعارضین نمی شود معا. این قرینه متصله موجب اجمال می شود در این دلیل حجیت. چطور ما ظهور این دلیل را در حجیت تخییریه اثبات کنیم؟

وبرفرض قرینه منفصله باشد، بدیهی نباشد مشکل شمول دلیل حجیت خبر ثقه للخبرین المتعارضین، ولی به هر حال قرینه منفصله یعنی برهان عقلی نظری آمد گفت یمتنع حجیة کلا الخبرین المتتعاضین معا حجیة مطلقة. این کلفت زائده دارد بگوئیم مولا لحاظ کرد فرض تعارض را. آخه باید اینطور بگوئیم، بگوئیم مولا لحاظ کرد فرض تعارض را. در فرض تعارض بجای حجیت مطلقه حجیت مشروطه جعل کرد. آیا خطاب خبر الثقة حجة قابلیت عرفیه دارد که بگوئیم نظر کرد مولا الی فرض التعارض و با جعل حجیت مشروطه علاج کرد تعارض را؟ این خطاب خبر الثقة حجة عرفا متکفل این هست؟

برفرض به نظر عقلی ظهور منعقد می شود در دلیل خبر الثقة حجة نسبت به این خبرین متعارضین، ولی آیا بناء عرف و عقلاء بر حجیت همچنین ظهوری هست، ظهوری که نیاز به کلفت زائده دارد؟ این بحث مشکلی است که از خبر الثقة حجة بیائیم وبر این خطاب خبر الثقة حجة تحمیل کنیم که او ناظر است به فرض تعارض و برای فرض تعارض جعل حجیت مشروطه کرده است که هذا حجة إذا التزمت بالعمل به، ذاک الخبر حجة إذا التزمت بالعمل به. ولی در غیر فرض تعارض نه، مولا جعل کرد حجیت را برای خبر حجة مطلقة. برفرض همچنین ظهوری در خطاب خبر الثقة حجة منعقد بشود، آیا احراز کردید بناء عقلاء را بر حجیت همچنین ظهوری؟ برهان عقلی که نداریم که هر ظهوری حجت است. بناء عقلاء است. مثالها منحصر به این موارد نیست که من عرض می کنم. دیروز مثال علم اجمالی را زدیم به نجاسة احد المائین، که کسی بگوید اطلاق حلیت ظاهریه این دو اناء مشکل دارد، خب اصل این حلیت این اناء مشروطا بترک الاناء الآخر، و حلیة الاناء الآخر مشروطا بترک الاناء الاول که مشکل ندارد، یا در خبرین متعارضین که امروز مثال زدیم. یا فرض کنید کسی همزمان رفت دو تا خواهر گرفت. بگوئیم نفود این عقد بر این خواهر مطلقا و نفوذ عقد بر آن خواهر مطلقا محال است، محال است بخاطر اینکه یلزم منه الجمع بین الاختین. ولی شارع بگوید هذا العقد نافذ اذا التزمت به، ذاک العقد نافذ إذا اخترته. که از برخی روایات استفاده می شود که کسی که دو تا خواهر را همزمان بگیرد یختار واحدة منهما، یکی را انتخاب می کند برای زوجیت و نیاز به عقد مجدد نیست. حالا آن روایت اگر سندش تمام بشود و اصحاب هم قبول بکنند روی سر ما و قبول می کنیم، اما کسی بیاید از خود احل الله عقد النکاح این معنا را استفاده کند نفوذ این عقد بر خواهر بشرط الالتزام به، و نفوذ عقد آن خواهر بشرط الالتزام به، این عرفی نیست. ولذا در بحث تزاحم هم عرض می کنیم اینکه به عنوان یک اصل مسلم گرفته اند که امکان ترتب همان و حجیت ظهور خطاب امر به مهم در اصل وجوب مهم همان. نخیر. ممکن است شارع بتواند تصریح کند که إن ترکت الاهم فأت بالمهم، ولی از اطلاق خطاب امر به مهم نتوانیم امر ترتبی استفاده کنیم. کما اینکه نظر برخی از اعاظم این است که اصلا خطابات تکلیف منصرف هستند از فرض تزاحم. اصلا عرف به تعبیر ایشان گاهی تعبیر می کردند اگر دید در این ظهور اضطرابی پیش آمد یعنی توقف کرد عرف، مستقیم نبود معنایی که این خطاب دارد، عرف متوقف می شود و عمل نمی کند به خطاب. خب ایشان نظرشان این است که میگویند در باب تزاحم هم عرف استظهار نمی کند که خطاب أقم الصلاة می گوید من واجبم حتی در حال تزاحم با انقاذ غریق. أنقذ الغریق هم می گوید من واجبم حتی در فرض تزاحم با وجوب نماز. بعد ما بیائیم بنشینیم از پیش خودمان ترتب را پیشنهاد کنیم برای علاج آن تعارض، این مورد قبول همه نیست. ولذا باید در ضمن این مباحثمان این بحث را هم دنبال کنیم که در کجا استظهار از خطاب کردن برای امر ترتبی عرفی است ودر کجا عرفی نیست. صرفا بحث عقلی کردن کافی نیست.

خود مرحوم آقای خوئی در احکام امضائیه قبول ندارد که امکان ترتب مساوی است با وقوع آن. چطور؟ ایشان می فرماید رجل نذر أن یزور الحسین علیه السلام فی عرفة هذه السنة ثم استطاع. وجوب وفاء به نذر مطلقا منافی است با وجوب حج. و وجوب حج وجوب ابتدائی است، اما وجوب وفاء به نذر وجوب امضائی است، شرط الله قبل شرطکم. وجوب امضائی در جائی است که منافی با وجوب ابتدائی الهی نباشد.

إن قلت: لو ترک هذا المکلف حجة الاسلام فهل یجب علیه الوفاء بالنذر ترتبا یا نه؟

حضرت امام فرموده اگر حج نمی روی باید وفاء به نذرت را ترک نکنی. چون معتقد است باب تزاحم است، به این معناست که حج مقدم است چون واجب اولی است، ولی اگر حج نرفتی کربلایت را برو. نه اینکه روز عرفه بروی دنبال گردش.

مرحوم آقای خوئی فرموده نه، حج نرفتی بد کردی، اما لازم نیست کربلا بروی. چرا؟ برای اینکه امر مطلق به وفاء به نذر که نمی شود. امر ترتبی در اینجا راه ندارد دلیل خاص می خواهیم. چرا؟ برای اینکه ظاهر خطاب فِ بنذرک امضاء است. من مکلف که ترتبا نذر نکردم، من مطلقا نذر کردم. من نگفتم إن ترکت الحج فأزور الحسین علیه السلام فی عرفة. من بطور مطلق نذر کردم. شارع بیاید بگوید وفاء کن به نذرت علی تقدیر ترک الحج، این مفاد امضاء نیست. امضاء ظاهرش این است که من فقط آخر نامه مهر تأیید می زنم، آخر این نذر تو مهر تأیید می زنم نه اینکه تصرف می کنم در نذر تو. مهر تأیید یک امضاء خدا است که این نذر تأیید می شود. اینکه نمی شود. اینکه بخواهد اگر باشد که بگوید اگر حج نرفتی به نذرت وفاء کن، این مساق دلیل امضاء نیست.

بالاخره ایشان در اینجا پذیرفته است با این تقریب که امکان ترتب مساوق با وقوعش نیست. حالا در جای خودش اگر فرصت شد این مطالب را بحث خواهیم کرد.

سؤال: امضاء مشروط می شود ممضاة که مشروط نمی شود.

جواب: بالاخره این آقا نذر مطلق کرد، شارع می خواهد نذر این را بطور مشروط امضاء کند. البته فعلا بحث تفصیلی نمی خواهیم بکنیم. ما فرمایش شما را به نحوی در باب تعارض مطرح کردیم در جواب بر مرحوم آقای خوئی. ولی کلام در این است که می خواهیم شاهد بیاوریم که خود ایشان امکان ترتب را مساوق با وقوع نگرفته است. ولو ما این حرف را قبول نداریم اما اصل مدعا درست است که صرف امکان ترتب لا یساوق الحکم بوقوعه. باید ما نکته را پیدا کنیم.

بله امکان ترتب برای اینکه امر ترتبی به دلیل خاص ثابت بشود مشکلی ندارد.

سؤال وجواب: اینها را باید در مبانی و مسالک تزاحم حساب کنیم، ببینیم کدام مسلک با نظر عرفی مطابقت دارد.

راجع به این مطلب دوم هم که اصلا در بحث تزاحم نیاز به ترتب داریم یا نه، برخی از بزرگان فرموده اند نه، ما نیازی به ترتب نداریم. تزاحم بین اهم و مهم و تزاحم بین المتساویین هیچ نیازی به ترتب ندارد. اصلا امر به متزاحمین مطلق است، صل وجوب صلاة را مطلقا می رساند، أنقذ الغریق هم وجوب انقاذ را مطلقا می رساند، و عقلا هیچ محذوری ندارد امر مطلق به نماز و امر مطلق به انقاذ غریق. حالا اتفاقا مکلف قادر بر جمع نیست بین الامتثالین، خب باشد. نوبت می رسد به حکم عقل. و الا لغو و مستهجن و قبیح نیست اطلاق وجوب نماز و اطلاق وجوب انقاذ نسبت به فرض تزاحم. چرا؟ برای اینکه عقل و عرف بیش از قدرت بر ذات متعلق را شرط نمی کنند. اما قدرت بر جمع بین این فعل واجب و جمع بین فعل واجب دیگر داری یا نداری، او دیگر مربوط به خطاب شرعی نیست، او دیگر مربوط می شود به حکم عقل در مقام لزوم امتثال.

این مسلکی است که ما در دوره قبل انتخاب کردیم، دیدیم برخی از بزرگان از جمله صاحب منتقی الاصول هم این مسلک را انتخاب کرده اند.

حضرت امام ره بالاتر فرموده است. فرموده اصلا قدرت بر ذات فعل واجب هم شرط تنجز است. تکلیف شامل غیر مقدور هم می شود فضلا از اینکه خود فعل مقدور باشد جمع بینه و بین واجب آخر غیر مقدور باشد. که این را باید بحث کنیم.

پس اول ببینیم مسالک در باب تزاحم بین اهم و مهم یا بین متساویین چند تا است.

## مسالک خمسه باب تزاحم

ما که استقراء کردیم، در نظر ابتدائی پنج مسلک هست، که خود این پنج مسلک هم بعد انشعاباتی پیدا می کنند:

### مسلک اول باب تزاحم

مسلک اول: مسلک مرحوم آخوند است که می گوید: اصلا چون ترتب محال است با وجود امر به اهم امر به مهم ساقط است رأسا. نسبت به فرض تزاحم اصلا امر به مهمی نداریم. در تزاحم متساویین هم هر دو امر ساقط است، نه امر به این متساوی داریم و نه امر به آن متساوی.

ان قلت: جناب آخوند! خب اینکه شد تعارض. تزاحم را کشاندید به باب تعارض. می خواهید بگوئید با وجود امر به اهم امر به مهم ساقط است، با وجود تساوی متزاحمین هر دو امر ساقط است.

مرحوم آخوند می گوید بله، نسبت به حکم فعلی متزاحمین هم به باب تعارض برمی گردند. منتهی باب تزاحم با باب تعارض این است که احراز کردیم ملاک را در کلا الحکمین در باب تزاحم. در باب تعارض احراز نکردیم ملاک را. خب اکرم العالم، لا تکرم الفاسق، نسبت به عالم فاسق ما احراز نکردیم که هم مفسده هست که ملاک حرمت است و هم مصلحت هست که ملاک وجوب است. در باب تزاحم هر دو ملاک هست. چون هر دو ملاک هست اگر شما اهم ر ترک کنی مهم را بیاوری صحیح است لاشتماله علی الملاک. و در متساویین چون هر دو ملاک هست، مولا که قبیح است تفویت کند کلا الملاکین را معا، کشف می کنیم یک امری دارد به جامع بینهما، إئت احدهما. چون ملاک که در هر دو هست. خب مولا قبیح است بیاید بگوید نه هیچکدام واجب نیست. خب بگوید یجب احدهما که لااقل احد الملاکین استیفاء بشود.

این فرمایش مرحوم آخوند.

نتیجه فرمایش مرحوم آخوند این است که تزاحم قوامش به احراز ملاک الحکمین است حتی در فعل واحد. صوم یوم عاشورا هم مصلحت دارد و هم ترکش مصلحت دارد. می شود تزاحم. پدر به فرزندش می گوید افعل کذا، مادر به او میگوید لا تفعل. می شود تزاحم. مرجحات باب تزاحم را به نظر مرحوم آخوند باید پیاده کنیم. اگر اطاعت ام اهم است یا محتمل الاهمیة است بعینه او مقدم است.

سؤال وجواب: مصلحت در امتثال امر مادر است که امر کرد. امر مادر که با امر پدر قابل جمع است. وجوب شرعی اطاعت پدر ومادر است که اینجا قابل جمع نیست. امتثال امر مادر ملاک دارد حداقل در جائی که به قول آقای سیستانی امر پدر و مادر شفقة علی الولد است و با عصیان وعدم اطاعت متأذی می شوند. پس امتثال امر مادر ملاک دارد یا مطلقا یا فی فرض کونه ناشئا عن الشفقة وتأذی الوالدین من المخالفة، امتثال امر پدر هم ملاک دارد. مرجح باب تزاحم اهمیت ملاک یا احتمال اهمیت بعینه است.

اقول: ما عرضمان این است که: حالا این مطلب را منکر نیستیم مثل آقای خوئی واستاد ما مرحوم آقای تبریزی که اشکال می کردند، تا امر ساقط می شد اگر یک کسی می گفت ملاک هست زود مچ او را می گرفتند می گفتند کاشف از ملاک امر است، وقتی امر نیست از کجا می گوئی ملاک هست؟ علم غیب داری؟ این فرمایش آقای خوئی و آقای تبریزی را ما در بحث تعارض جواب دادیم. ظهور خطاب این است که این متعلقش ملاک دارد ولو در حال عذر. بخاطر اینکه عرفا اینطور است که قدرت شرط استیفاء ملاک است، یعنی ملاک هست در حال عجز. غالبا در خطابات عرفیه اینطور است، در حال عجز ملاک هست، عاجز هم باشی انقاذ غریق ملاک دارد. ظهور اصل خطاب تکلیف است که من هم مثل خطاب های عرفی ناشی هستم از یک ملاکی که قدرت شرط استیفاء آن هست. یعنی اگر عاجز شدی مثل عجز از انقاذ غریق پیدا کردی ملاک هست در انقاذ غریق منتهی تو نمی توانی این ملاک را استیفاء کنی.

سؤال وجواب: ظهور خطاب امر در جائی که در خود خطاب قدرت نیامده این است. اگر بگوید إذا قدرت فتوضأ، نه، اما بطور مطلق می گوید توضأ، اطلاق اثباتی دارد یعنی در خطاب قید قدرت اخذ نشده است. ظهور عرفی اش این است که علی وزان الخطابات التکالیف العرفیه است، قدرت شرط استیفاء ملاک است. مثل اینکه مولا به عبدش می گوید کفش بپوش برو خیابان، خب قدرت شرط استیفاء است. اگر قدرت ندارد بر کفش پوشیدن، خب ملاک و احتیاج به کشف پوشیدن که از بین نمی رود. ولی اگر به یک فر بگوید اگر پا داری کفش بپوش، آنجا نه، اگر طرف پا ندارد اصلا احتیاج ندارد به کفش، اصلا احتیاج ملزمی نیست به کفش پوشیدن نسبت به کسی که پا ندارد. ولذا پا داشتن شرط اتصاف به ملاک است، قدرت بر تهیه کفش شرط استیفاء ملاک است. ظاهر خطابات تکالیف عرفیه این است که قدرت شرط استیفاء ملاک است. این ظهور منشأ می شود که اگر شارع هم بگوید إفعل کذا، اگر شما قدرت هم نداشتی ملاکی هست استیفاء نمی توانی بکنی.

سؤال وجواب: مدلول التزامی اصل خطاب تکلیف است. یعنی خطاب تکلیف که می گوید إذا زلزلت الارض فبادروا الی مساجدکم فصلوا، متبادر عرفی این است که اگر کسی که نمی تواند، دستانش را بستند نمی گذارند وضوء بگیرد یا تیمم کند و نمی تواند نماز بخواند، این ملاک نماز آیات عقیب الزلزله از او فوت می شود. ظهور عرفی اش این است. خطاب تکلیف نسبت به من عاجز ساقط شده اما اصل خطاب که هست. نسبت به من عاجز قید لبی می گوید که شما تکلیف نداری، ولی خطاب إذا زلزلت الارض فبادروا الی مساجدکم فصلوا که هست. ظهور عرفی والتزامی این خطاب چون قدرت هم که در خود خطاب شرط نشد این است که قدرت شرط استیفاء ملاک است.

شاهدش این است که اگر یک مکلف دیگری شما را عاجز بکند، دستانتان را محکم بگیرد بگوید نمی گذارم نماز بخوانی. آیا این آقایی که شما را بر ترک نماز اکراه کرد کار قبیحی مرتکب شد یا نشد؟ بلا اشکال کار قبیحی مرتکب شد. اکراه بر ترک واجب است، اکراه بر ارتکاب حرام است، بلا اشکال قبیح است. در حالی که اگر واقعا قدرت شرط اتصاف به ملاک است، خدا پدرش را بیامرزد. مثل اینکه ما احتیاج داشتیم به پتو گرم، یک آقایی آمد بخاری آورد، اصلا نیاز به پتو را از بین برد و جلو استفاده ما را از پتو گرفت. می گوئید خدا پدرش را بیامرزد، نیاز ما را به پتو برطرف کرد. اما اگر بخاری نیاورد جلو پتو برداشتن شما را هم بگیرد. شما تا صبح می لرزی و آن آقا را نفرین می کنی. چرا؟ برای اینکه وقتی بخاری نمی آورد ملاک ونیاز به پتو داری، حالا عاجزت می کند از استفاده از پتو.

در تکالیف شرعیه هم ارتکاز عرفی این است. خود فقهاء می گویند اکراه بر ترک واجب گناه است. اگر کسی شما را به زور بیندازد در یک مکان مغصوب. حرمت غصب انحلالی است. غصب بر مکرَه که حرام نیست. اگر این آقای مکرِه با این کار خودش جلو اتصاف به ملاک را گرفته خدا پدرش را بیامرزد. یک کاری کرد که حرام خدا بر من حلال شد. این تصرف عن اکراه که قبلا حرام نبود، تصرف عن لا اکراه بود که حرام بود. مثل چی؟

یک مالکی آمد گفت من راضی نیستم کسی از این حوض من وضوء بگیرد مگر مکره باشد. هر طلبه ای رفیقش را اکراه کرد. گفت اگر نروی از حوض این آقا وضوء بگیری می روم تو را لو می دهم و به مدیر مدرسه می گویم این درس نمی خواند بیرونت می کنند. این طلبه هم گفت مکره شدیم برویم از حوض این آقا وضوء بگیریم. حالا یک وقت می گوئید ناراحت کرد این مکرَه را، اما در جائی که مکرَه از خدایش هست می گوید خدایا نمی شد یک کسی ما را اکراه کند که از حوض این آقا وضوء بگیریم و راحت بشویم. ولذا این مکرِه هیچ گناهی نکرده، چرا؟ برای اینکه ملاکی را تفویت نکرده است. ملاک در اینجا از حرمت غصب است، و غصب هم در صورتی است که مکره نباشد. خود مالک گفته لا ارضی بوضوء احد من حوضی الا من کان مکرها. اگر بنا باشد اکراه رافع اتصاف به ملاک باشد، عجز رافع اتصاف به ملاک باشد، باید بگوئیم خدا پدر این مکرِه را بیامرزد که مرا مجبور کرد که از حوض این مالک وضوء بگیرم. چون با کار او من دیگر اصلا مصداق غاصب نیستم. چون مالک گفت لا ارضی الا بوضوء المکره. اما در اکراه بر ترک واجب، اکراه بر ارتکاب حرام، چرا فقهاء می گویند مکرِه عقاب می شود؟ چون می گویند دارد القاء می کند در مفسده.

اینها شاهد بر این است که عذرمثل عجز و اکراه و اضطرار اینها رافع ملاک نیست، اینها جلو استیفاء ملاک را می گیرد.

این تقریبی که ما کردیم غیر از تقریبی است که محقق اصفهانی و محقق عراقی و محقق نائینی می کنند. آنها چه می گویند؟ می گویند مدلول مطابقی خطاب این است که این عاجز تکلیف دارد. مدلول مطابقی از کار افتاد. مدلول التزامی خطاب این است که این عاجز فعلش ملاک دارد. مدلول مطابقی این است که هذا العاجز مکلف، مدلول التزامی اش این است که الواجب ذا ملاک فی حق هذا العاجز. بعد می گویند مدلول مطابقی از کار افتاد چرا مدلول التزامی را از بین می برید آقایان مخالفین؟. خب خطاب نسبت به تکلیف عاجز از کار افتاد، اما مدلول التزامی اش این است که در حال عجز این فعل ملاک دارد. این مدلول التزامی حجت است. حجیت مدلول التزامی به نظر این بزرگان تابع حجیت مدلول مطابقی نیست.

ما اصلا اینجور نمی گوئیم. ما قبول نداریم این مبنا را که دلالت التزامیه در حجیت مستقل است. ما می گوئیم دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه است. اصلا دلالت مطابقیه خطاب تکلیف از اول منعقد نمی شود نسبت به عاجز. اصلا ظهور مطابقی منعقد نمی شود نه اینکه منقعد می شود و حجت نیست. اینجا که روشن است که ظهور مطابقی وقتی منعقد نشود ظهور التزامی هم منعقد نمی شود. اگر منعقد هم می شد قبول نداشتیم که حجیتش مستقله باشد تا چه برسد به اینکه قید لبی جلو ظهور خطاب تکلیف را نسبت به تکلیف عاجز می گیرد به قرینه متصله. وقتی ظهور مطابقی از کار افتاد ظهور التزامی که اصلا منعقد نمی شود. چون ظهور التزامی در انعقاد که مسلم تابع انعقاد ظهور مطابقی است بلا ریب و لا اشکال.

ولذا ما تقریب را عوض کردیم، ما گفتیم خود ذات خطاب تکلیف که می گوید إذا زلزلت الارض فصلوا، چون قدرت در لسان خطاب به وسیله قید لفظی متصل اخذ نشده است که وجدانا هم نشده است، یک ظهور التزامی عرفی دارد که من مثل خطابهای تکلیف عرفی هستم، قدرت و نحوها شرط استیفاء ملاک در من است.

ولذا خود این آقایان مثل آقای خوئی واستاد ما اینجا اشکال می کنند، ما از آنها می پرسیدیم که بسیار خوب، بنده آب نجس می گذارم جلو مهمان، او اصلا احتمال نجاست نمی دهد چون باورش نمی آید که این میزبان با عمامه و ریش سفید بیاید آب نجس جلو مهمان بگذارد، ولذا قطع دارد که این آب پاک است. قاطع هم که به نظر شما تکلیف ندارد که تشرب النجس، چون قاطع و معتقد به عدم است. خب وقتی تکلیف ندارد چرا حرام است که من آب نجس جلو او بگذارم؟

می گفتیم جناب استاد! مگر خود شما نگفتید که آب نجس جلو صبی گذاشتن اشکال ندارد چون تکلیف ندارد. خب این مهمان هم تکلیف ندارد چون الغافل و المعتقد بالعدم لیس مکلفا.

ایشان اینجا نمی توانستند بپذیرند که آب نجس جلو مهمان گذاشتن حرام نیست. حالا من یادم نیست چطور توجیه می کرد، ولی توجیهی ندارد الا همین چیزی که ما می گوئیم که غفلت، عجز، اکراه، اضطرار اینها همه به نظر عرفی رافع ملاک نیست، مانع از استیفاء ملاک است.

بله یک نکته عرض کنم: گاهی ملاک در امتثال امر مولا است. مثل رمی جمرات. اصلا ملاک شاید در این است که اصلا امتثال امر خدا بکنیم. والا یک ستون سنگی هفت تا سنگ بزن. امتثال امر خدا است که ملاک دارد. خب در این صورت اگر امر خدا ساقط بشود دیگر امتثال امری نمی ماند. ولذا در مواردی که احتمال عقلائی می دهیم که امتثال امر ملاک داشته باشد، اینجا با سقوط امر دیگر اصلا امتثال امری نمی ماند تا کشف ملاک کنیم.

و این مطلب علی رأی الکل همینطور است، یعنی هیچ کس نمی تواند مخالفت کند، که اگر در امتثال امر ملاک بود با سقوط امر دیگر ملاکی نمی ماند.

وبقیة الکلام انشاءالله در جلسات آینده.